

ناصر رزازی،

حماقت در سیاست، ضرر در بازار



محمد فتاحی

m.fatahi@ukonline.co.uk

اساس سوسیالیسم
انسان است.سوسیالیسم جنبش
بازگرداندن اختیار

به انسان است.

منصور حکمت

مقدمه

صرفنظر میکنند. تا اینجای مسئله، برای کسی سوال و جوابی در بر ندارد. مشکل آنجا پیش میاید و در فرهنگ جهان سومی پیچیده هم میشود که ناصر رزازی به سیاست روی میآورد، و در این عرصه اظهار نظر و فعالیت میکند. اینکه میگویم پیچیده میشود، تقصیر اصلی متوجه شخص ایشان نیست. او خوانندهای در فرهنگ عقبافتاده جهان سومی است. در «جهان سوم»، بدلیل استبداد و نبودن فضای آزاد برای فعالیت سیاسی، تعداد کسانی که در لای خوانندگی و نویسندگی و نقاشی و موسیقی و طراحی و... پوشیده و مخفیانه چیزی را هم میروسانند و اعتراض خفیفی در تخصصشان را به نمایش میگذارند، بالاتر از سطح تخصص و هنرشان مورد توجه قرار میگیرند. اینجاست که هر خواننده و نویسنده و نقاش و طراح و سینماگری که بدنبال بازار کالایش میافتد، به صرفه میبیند که تخصص و هنرش را به اسم ملت و خلق و مردم بکند، تا بدینوسیله مفهومی سیاسی به کالایش بدهد و پول بیشتری در بیاورد. و طبعاً هزینه این کارشان، احترام بیشتر و برو بیای اضافی را هم از ملت و

در معرفی ناصر رزازی به غیر کرد زبانان و آنها که به هر دلیل اسمش را نشنیدهاند، و سراغ این نوشته میآیند، باید بگویم که ایشان یکی از خوانندگان سنتی و بلحاظ سیاسی یک ناسیونالیست افراطی کرد است. ایشان در عرض چند هفته گذشته دو بار به امضای رسمی خود و یکبار به امضای جعلی در مورد حزب کمونیست کارگری و کادرهای رهبری و رفیق فاتح شیخ کاغذ سیاه کرده و هنرنمایی کرده است. در متن این نوشتههایش به مسائل متنوعی پرداخته است. هدف این نوشته پرداختن به آن مسائل است. این را هم از ابتدا بگویم که نوشتن در مورد کسی مانند ناصر رزازی مشکلات معینی دارد. صرفنظر از هر شخصیتی که وی در زندگی شخصی و خانوادگی و اجتماعی دارد، کاراکتر رزازی در جامعه را با صدایش میشناسند، کسی که میخواند و پول میگیرد.

کسانی که صدایش را دوست دارند به برنامههایش میروند و از آن لذت میبرند. کسانی هم که دوست ندارند به آسانی از آن

به خود اختصاص دهند. انتظار احترامی که آقای رزازی هم از «ملت» دارد، و در بند بند نوشتن مستتر است، در نوع خود، از توقعاتی است که بیمایهای هنری امثال وی در فضای عقبافتاده و سنتی از «ملت» توقع دارند. در خارج کشور، کیس وی همانند خانم مرضیه خواننده ایرانی شده است. مرضیه کسی است که مردمانی از نسل خودش، صدا و آهنگهایش را دوست داشتند و احتمالاً هنوز دارند. ایشان هم مثل رزازی به سیاست پیوست و سازمان اسلامی مجاهدین خلق را انتخاب کرد. تا اینجا اشکالی ندارد، اما تا آنجا که من اطلاع دارم حرکت سیاسی مرضیه در پیوستن به یک فرقه مذهبی، سابقه هنری او را نزد هوادارانش خراب کرده است.

مورد آقای ناصر رزازی هم میتواند نتیجه مشابهی ببار آورد. ایشان هم در کنار پیوستنش به قومپرستان سازمان زحمتکش، اطلاعاتی داده است، و به حساب خود ذکاوت به خرج داده و از «ملت کرد» خواسته است که احزاب و جریانات مختلفش جنبه تشکیل دهند. نه فقط این، بلکه ایشان در مقابل کسانی مثل فاتح شیخ الاسلامی که کمپین وی و سازمان مربوطه را شکست خورده اعلام کردهاند، به سبک «خهجدوم» در نقلهای «رسول نادری» (ازنقلان فرهنگ سنتی کردی)، به هنرنمایی پرداخته است، و در این راه، به جای جواب سیاسی به فاتح شیخ، نه فقط به شخصیت خود وی، بلکه زندگی خصوصی و اجتماعی و نسل قبلی و بعدی بستگان وی را هم به اتهام نسبتشان با فاتح، به بحث کشیده و آنها را هم از لطف هنرنماییهای ملیاش بهرمنده نموده است! و باز نه فقط این، به جنگ شخصیتهای دیگری هم مثل عبدالله دارایی

رادیو انترناسیونال

۲۱ متر - ۱۳۸۸۰ کیلو هرتز

۹ تا ۹:۳۰ شب بوقت تهران

به دیگران اطلاع بدهید

radio7520@yahoo.com

Tel: 0044 7714611099

اطلاعات و پیامگیر رادیو:

0046 8 659 0755

رادیو انترناسیونال روی اینترنت

www.radio-international.org

تلویزیون انترناسیونال

یکشنبه ها ساعت ۵:۳۰ بعدازظهر

تکرار: جمعه ها ساعت ۵:۳۰ بعدازظهر

بوقت تهران

در شبکه تلویزیونی کانال یک

تلویزیون انترناسیونال روی شبکه اینترنت:

www.wpiran.org/TV

آزادی، برابری، حکومت کارگری!

ناصر رزازی، حماقت در سیاست ضرر در بازار

و مجید حسینی رفته است، در بحثش هم کلی حکم سیاسی داده است، سیاست ورق زده است و برای حال و آینده کردستان خط و نشان کشیده است. کسی که فرمایشات سیاسی وی را بخواید در یک نگاه مرور کند، باید رد پای خرچنگ بر صفحه‌های سفید را تصویر کند، که هر از گاهی کار توالفتش را هم همانجا انجام داده است.

بحث من در این نوشته، خارج از هرچه که وی از دهن پرت کرده است، در مورد اظهارات سیاسی ناصر رزازی است. و باید اعتراف کنم که بحث با وی را هزار بار ترجیح میدهم به بحث با کسانی در راس سازمان مربوطه اش، که با اسامی «خوله»، «توله»، «ته‌حه»، «په‌حه» و «بوشکه» و «تغنه‌که» اظهار نظر میکنند. خود وی هم لابد باید متوجه شده باشد که اظهار نظرش با امضای علنی خودش، دیگران را بیشتر متوجه اظهار نظرانش میکند، تا به اسم جعلی‌اش. گذشته از این چرا جلد با مسئولان زحمتکش اهمیت بیشتری از جلد با رزازی دارد و چرا عبدالله مهتدی و سایرین از ناصر رزازی مهمترند؟

بعد از این مقدمه طولانی بگویم که بحث در مورد نظرات آقای رزازی چند بخش است؛ به این میپردازم که ایشان پیام چه کسی را به اطلاع «ملت کرد» می‌رساند. دلایل شکست پیامشان را بازگو میکنم، به دلیل حجم تبلیغات ظاهراً زیاد ما در مورد سازمان محترم ایشان، به سیاستهای فرهنگی مورد دفاع وی تحت عنوان «فرهنگ و خوراک و پوشاک ملت کرد»، به عوامفریبی‌های پشت این سیاست فرهنگی، به اخلاق ما و ناموس آنها و... اشاره میکنم، و در آخر در مورد ضررهایی که آقای رزازی در بازار پول درآوردن و کسب مشتری، با داشتن این سیاستها متحمل میشود. آخرین نکته‌ام هم دفاع از مردم کردستان است در مقابل توهینی که از طرف وی به درک و شعورشان شده است.

پیام سیاسی رزازی؛ «جبهه کردستانی»

«جبهه کردستانی» ابتکار آقای صلاح مهتدی، مشاور سیاسی جلال طالبانی و پدر خوانده مهتدی است. جنگ آمریکا در عراق و تغییرات در موازنه سیاسی منطقه، زمینه ساز رسیدن به این «ابتکار» است. خود آقای صلاح مهتدی در مصاحبه اش با نشریات کردی زبان میگوید اگر جریانات ناسیونالیست کرد در شکل یک جبهه ظاهر شوند، نه تنها مقبولیتشان نزد آمریکا بیشتر است، بلکه امکان اینکه با جمهوری اسلامی هم بتوانند به توافقاتی برسند بیشتر است. در این رابطه ایشان میگویند که نزدیکی به آمریکا قدر و قرب این جریانات را نزد رژیم اسلامی بیشتر میکند، رابطه با جمهوری اسلامی نیز به وزن آنها نزد آمریکا میافزاید. و رمز موفقیت در این معاملات و معادلات، داشتن قدرتی متشکل در «بهره» یعنی جبهه است. طرح اولیه این مسئله در میان ناسیونالیستها، از طرف کسی که همه به رابطه نزدیکش با جمهوری اسلامی اذعان دارند، مشکوک ارزیابی میشد. طرف اصلی مورد خطاب اینها یعنی حزب دمکرات کردستان، در جوابی‌اش به صلاح مهتدی در مورد جبهه، به نمایندگی وی از طرف رژیم برای مذاکرات مخفی اشاره کرده است، و سالهای قبل نیز در سیمینارهای علنی صلاح مهتدی را به عنوان مدافع سازش با رژیم اسلامی دیده است. لذا «ابتکار» ایشان از طرف حزب دمکرات به آسانی طرحی مشکوک در ادامه تقلاهای تا کنونی‌اش ارزیابی شد. سازمان برادران مهتدی هم اخیراً دو سه سال گذشته توسط کسانی ایجاد شده است که خود مدعی‌اند که در هیجده سال گذشته فریب خورده بوده‌اند، تازگی بیدار شده‌اند. اینها در چشم دمکرات وزنه‌ای سنگین‌تر از «لادو» های سابق خودشان نیستند، که بعداً منحل شده و به صفوف دمکرات برگشتند. آنچه که از تبلیغات شفاهی دمکراتیها هم شنیده میشود، اینها را جریانی میدانند با ارتباطاتی مشکوک با رژیم اسلامی. اینها را خود صلاح

مهتدی و اعضای سازمان برادرش هم میدانند. لذا از نظر خودشان هم، پیشنهاد ایجاد جبهه، آنهم با شرکت دمکرات و سازمان برادران مهتدی، میتوانست مورد شکایت جدی باشد. این شد که اینها اول نامهای به امضای «جمعی از دانشجویان کرد» به احزاب سیاسی در کردستان نوشتند که از نظرشان ظاهراً از نیت خیر کردانه تعدادی جوان روشن‌فکر برخاسته بود. این را کسی جدی نگرفت. نتیجتاً قرعه به اسم «خوانندگان محبوب ملت کرد» در آمد. اطلاعاتی به امضای آقای رزازی و همسرش خانم مرضیه انتشار پیدا کرد که در آن، چهارچوب سیاستهای برادران مهتدی (صلاح و عبدالله) توضیح داده شده بود. انتشار این بیانیه به امضای رزازی به عنوان یک خواننده شناخته شده این سنت، توجه محافل ناسیونالیست را به خود جلب کرد، و بدنبال، پایه‌های این سیاست، از طرف معمار و مبتکر اصلی‌اش آقای صلاح مهتدی توضیح داده شد، و در ادامه به عنوان سیاست رسمی توسط سازمان برادرش اعلام شد.

در تاریخ سالهای گذشته، جمهوری اسلامی، در ایجاد رابطه با حزب دمکرات کردستان، مشکلی در تنها بودنش نداشته‌اند. حزب دمکرات در ایجاد رابطه با کارمندان درجه چند آمریکا هم مشکل نداشته است. لذا ایجاد شریک برای خود را، آنهم کسانی که از نظر آنها مشکوک‌اند، (و حزب دمکرات به خوبی در جریان سوابق اشتباهی «کاک» صلاح برای ساختن یک جریان آلترناتیو حزب دمکرات و شکست آنها بوده اند) به صرفه ندانست. این را هم میدانست که یک هدف رسمیت شناسی جریان نحیف خانواده مهتدی به عنوان یک سازمان هم‌ردیف در جنبش ناسیونالیستی است. از این نظر، این پولتیک زنده‌های ناشیانه، که اساساً در بحثهای مجلسی صلاح مهتدی با سازمان برادرش، ممکن بود طرحهای داهیان استرژیک و دیپلماتیک ارزیابی شوند، در حافظه تاریخی و زنده رهبری حزب دمکرات خیلی زود تشخیص داده شد. همه قهپز در کردنها و سابقه و تاریخ تراشیدن

برای خود صلاح مهتدی و سازمان تازه متولد شده زحمتکشان عیناً چون سنگ روی یخ شدند و به همین دلیل در جواب، حزب دمکرات به سادگی به آنها «نه» گفت. آنها به سادگی به دلایل واهی و اهداف واقعی و زمینی که پشت ایجاد جبهه پنهان شده بودند پی بردند. از اهداف ایجاد جبهه، از جمله جلوگیری از جنگ جریانات در آینده تعریف شده بود. دمکرات میتوانست ببیند که وجود جبهه میان احزاب مسعود بارزانی و جلال طالبانی هیچ ممانعتی در مقابل جنگهایشان ایجاد نکرد. لذا طرح ابتکاری مهتدیها را مشکوکتر دید و ردش کرد.

تمام کاری که فاتح شیخ کرد، اعلام شکست و پایان یک تقلا بی ثمر از طرف خانواده مهتدی بود. ناصر رزازی بیچاره مانده است و کمپینی که شکستش از ابتدا معلوم بود. تقصیر این شکست، نه به گردن فاتح شیخ، نه به گردن حزب دمکرات، و نه به گردن آنهاست که جدی‌اش نگرفتند. در عالم سیاست هم، جنس بنجل را کسی خریدار نیست. کسی که این قانون بدیهی در مرادوات را حالی نیست، میتواند بیهوده به عصبانیت بیافند و از کوره در بروند و دیگران را در نادانی‌اش مقصر کند. کسی هم که اشتباهش را میبپذیرد، برای بار دوم، میتواند به حال خود فکر کند و تجربه کسب کند. آقای رزازی اولی‌اش را انتخاب کرده است، و به جای پذیرش شکست سیاست کسانی که دو دهه فریب خورده بوده‌اند، به دفاع بیجایی از سازمان بدنامشان پرداخته است، در این راه به لجن افتاده است، کف کرده‌است، تکمهای پیراهنش را پاره کرده، وسط خیابان ایستاده است و با عریضهای هر رهگتری را متوجه حال ناچال خود میکند. ادعا کرده است که تبلیغات زیاد ما نسبت به سازمان زحمتکشان، به دلیل قدرت و توانی است که این فریب خورده‌های دو دهه سیاست گذشته، اخیراً کسب کرده‌اند! می‌خواهم به این ادعا بپردازم.

حجم تبلیغات ما، وزن سازمان زحمتکشان؛

از نظر هر کسی تبلیغات

افشاگرانه ما هیچ نسبتی با وزن سیاسی اینها ندارد. در خارج کشور که میدان این لاف زندهای راستهای افراطی است، هر کسی میتواند تفلتنش را بردارد و از وزن سیاسی اینها در میان مردم بپرسد. اگر در سرتاسر کردستان، کسی پیدا شود (دقت شود میگویم کسی، نه کسانی) که مدعی باشد (فقط مدعی باشد) که توده مردم اینها را صاحبان کومپله میدانند، من تمام ادعاهایم را پس میگیرم. فعال سازمانی را البته میتواند داشته باشد و دارند. مگر سپاه زرگاری نیروی مسلح و سازمان نداشت، مگر علی مریوانی واحد مسلح و سازمان برای سر و گوش بریدن نظامیهای ایران برای رژیم بعث عراق نداشت، مگر ملا سید جلال نیرو و سازمان ندارد؟ اینها چرا نتوانند، طبعاً میتوانند. اختلافات بین دولتهای منطقه، همیشه زمینه ساز وجود انواع نیرو و سازمان این نوعی میتواند باشد. سناریوی سیاهی که در عراق به راه افتاده است، زمینه رشد و پیوستن های سیاسی متعدد و بیشتری هم شده است. وجود فقر و سرکوب و بیکاری نیز همیشه میتواند تعدادی جوان بیچاره را به اردوگاههای اینها که حداقل نان و جای خواب دارند، سرازیر کند. سازمان زحمتکشان نه یک نیروی سیاسی، که جریانی متولد شده در متن این اوضاع سیاه در منطقه است.

با این تحلیل از واقعیت سازمانی و سیاسی اینها، حجم نسبتاً بالای تبلیغات ما در مورد ماهیت اینها چه دلیلی دارد؟ چگونه است که اینهمه تبلیغات، صرف افشاکاری از موجودیتی این چنین نحیف، بی آبرو و مشکوک میشود؟ آقای رزازی و امثال وی کار ما را نشان قدرت آنها میدانند، این واقعیت ندارد. برای روشن شدن ادعای من، یک نمونه زنده را در جایی مثل استکهلم، در نظر بگیرید. میتوانید بسیج شدن ناگهانی صدها پلیس در یک محله این شهر را برای مثال در نظر بگیرید. به دنبال، متوجه میشوید که قیافه یک مرد جنایتکار را در تلویزیون نشان میدهند که طبق گزارشات دو جنازه در حیات

ناصر رزازی،

حماقت در سیاست، ضرر در بازار

خانهاش کشف شده است، به پنج کودک در نزدیکی خانهاش تجاوز شده است. در ماشین نشسته‌اید و قیافه این جنایتکار از طریق رادیو تشریح میشود، فروشگاه که میروید در ورودی به آگهی پلیس برمیخورید در کنار عکس آن فرد؛ «کمک کنید این جنایتکار دستگیر شود». تلفن اطلاع رسانی در اختیار مردم قرار میگیرد. در کنار این فضا، هر کسی سعی میکند کودکانش را در راه مدرسه و کودکستان به دقت همراهی کند. یک لحظه غیبت ناموجه کودکی در مدرسه و خانه موجب میشود مردمان زیادی در وحشت بیفتند، و به این شیوه، تا مقطع دستگیری عنصر جنایت، هر کسی میتواند نگرانی و دلهره داشته باشد. کسی که از ماجرا مطلع نیست، یا احتمال خطر را درک نکرده است، میتواند بگوید بیخود شلوغ کرده‌اند. ظاهراً فقط یک نفر است که یک جامعه را برای دستگیری خود بسیج کرده است. احتمالاً حتی این نمونه برای بحث من کافی نیست. بهتر است ویروس در نظر گرفته شود که در مقابلش تک تک اعضای جامعه باید واکنش نشان دهند، بدون استثنا. کار ما در مقابل ویروس که جامعه را تهدید میکند، هنوز همه را واکنش نکرده است. نیرویی که ما برای خنثی کردن خطری که بالقوه جامعه را تهدید میکند بسیج کردیم، احتمالاً هنوز کافی نیست. تذکرات ما به جامعه، ظاهراً تناسبی با وزن «سازمان زحمتکش» ندارد، ولی کسی که نه نیرویشان، بلکه خطرشان برای جامعه را مد نظر قرار دهد، متوجه کم کاری ما میشود نه کار زیاد. برای درک حجم تبلیغات ما در مورد اینها، باید در صورت مسئله با ما شریک شد. باید مثل ما به یاد داشت که اولین تیراندازیهای جنگ ارمی و آذری در آذربایجان سابق شوروی را گروه های بی هویت کوچکی از نوع اینها با حمله به خانواده‌های ارمی در باکو خلق کردند. در

ناسیونالیست ولی قوم پرست نیست. کسی را بر حسب خون برعلیه دیگری تحریک نکرده است، کسی را برای قطع رابطه با غیر کردنیان تشویق نکرده است، در مقابل زیستن هیچ غیر کردی در کردستان ماشه نکشیده است. هویت ملی را قومی و خونی تعریف نکرده است. اینها ولی متفاوتند. اینها دیر به جرگه جریانات ناسیونالیست وارد شده‌اند، و برای جبران این دیر کرد و فریب خوردگی شان، به سیم آخر زده‌اند، و به مثابه نه یک سازمان صرفاً ناسیونالیست که یک جریان متعصب قوم پرست افراطی و اساساً بعنوان حزب نفرت ضدکمونیستی و از این نظر تماماً شبیه به تمام جریانات فاشیستی اعلام حضور کرده‌اند. در تعریف اینها از فدرالیسم مورد نظرشان، کردستان جایی است که «خون کرد» در رگ مردم جاری است. این تعریف از شکل حاکمیت مورد نظر اینها برای فاشیست بودن شان کافیست. طبق سیاست اینها، در استانهای ایلام و کرمانشاهان و لرستان و .. مردم کرد هستند چون خون شان کرد است! در شهرهایی مثل خوی و سلماس و ارومیه و تقده و میانوآب و... مانند تمامی شهرهای مختلط یوگوسلاوی سابق، باید جنگ قومی راه بیفتد تا مرز حکومت فدرال کرد و آذری تعیین شود. برای مثال سازمان زحمتکشان ارومیه را یک «شهر کردی» معرفی میکنند. در مقابل آنها، گروههایی از ناسیونالیستهای افراطی آذری، امثال چهرگانی، را هم تصور کنید که از حالا، «مهاجرت بی رویه» و رشد «بی حد و حصر» جمعیت کردنیان به ارومیه را خطری برای «منافع ملی» آذربایجان ارزیابی میکنند، در کنگرها و تجمعاتشان، برایش «تدبیر» اتخاذ میکنند و در این باره به خاتمی نامه سرگشاده می نویسند! این تجارب سیاه را ما و تمامی بشریت به چشمان خود دید و تجربه کرد. اگر کسی نقش «ارتش آزادیبخش کوسوو» را به یاد داشته باشد، باید در نگرانی ما از وجود دار و دستهای این نوعی شریک شود. حجم ظاهراً زیاد افشاگرهای

مورد افراد دارای این تخصص، امر متخصصین این عرصه‌هاست. اگر فرد متخصص در این هنرها، وارد سیاست شد، نظرات سیاسی وی مورد بحث است نه هنر خوانندگی و رقص و نویسندگی و نقاشی‌اش. لابد در جامعه سوند، اگر زبانش را یاد گرفته باشید، متوجه شده‌اید که مردم کنسرت خوانندگان فاشیست را تحریم میکنند، چون هنرشان در خدمت اهداف فاشیستی‌شان است.

این نه به دلیل هنرشان که به دلیل جانبداری سیاسی‌شان از فاشیسم است. اگر روزی شما هم آنطوریکه در سیاست علیه فارس و «بیکانه» تنفر استفراغ میکنید، در هنر و خوانندگی هم همین راه را رفتید، باید قبول کنید که مردمان فهمیده و با فرهنگ برنامه‌ایاتان را رسماً تحریم کنند. مردم در ایران و در هر جای جهان، علیرغم داشتن زبان و لهجه‌های متفاوت، دارند در کنار همدیگر و در همسایگی هم زندگی میکنند. اگر در این وسط کسی مثل عالیجناب بیاید و با عنوان کرد و فارس علیه هم بشوراندشان، حق است که گوش مبارک عالیجناب را بگیرند و تحویل شورای محلاتان دهند.

فرهنگ و زبان و خوراک و پوشاک «ملی»

آقای رزازی فرموده‌اند که ما نه فقط با ابتکار «ایشان» در طرح جبهه کردستان، که با خواننده و هنرمند و فرهنگ و خوراک و پوشاک و حتی زبان این «ملت» هم دشمنی داریم. جبهه ایشان با مخالفت حزب دمکرات روبرو شد و شکست خورد. چسپاندن روی دادن امری به ما که مربوط به اراده دیگران بود، فکر نمیکنم درد شکستشان را تسکین دهد. مخالفت ما با خواننده و هنرمند «این ملت» نیز تا آنجایی صحت دارد که تخصص هنری شان، این خوانندگان محترم را به حماقتی دچار میکنند که چون صدایشان برای «هوره» خوب است، طرح سیاسی شان برای معضلات جامعه هم میتواند رنگین باشد. در نبود طرحی سیاسی از طرف خوانندگان «ملت»، اسمی از محمد ماملی و حسن زیرک و رسول نادری و ناصر رزازی و... در عرصه سیاست هم برده نمیشود. از نظر ما به عنوان حزب، تا آنجا که به نفس هنر برمیگردد، مخالفت و موافقتی با هنر کسی نداریم. تخصص هنری کسی در خوانندگی است، دیگری در رقص، و آن دیگری در نقاشی و شعر و غیره. هنر و سلیقه هنری مربوط است به علایق فردی آدمها، صرفنظر از اینکه افکارشان چیست. ارزیابی و نظر دادن در

زبان و فرهنگ «ملی»

اما در عرصه فرهنگ و پوشاک و خوراک «ملت کرد». در این عرصه حق با شماست، ما برای اینها تقدس و احترام قائل نیستیم و متأسفانه در این رابطه کشف جدیدی از طرف عالیجناب صورت نگرفته است. ما همانند مردم در کردستان هیچ دل خوشی از آنچه که فرهنگ و زبان و خوراک و پوشاک «ملت» شما است، نداریم. بگذارید دانه دانه عرض کنم؛

برای نمونه جایگاه زن در فرهنگ شما را مثال میزنم؛ در زبان فرهنگ شما زن آدم نیست. خواهر کسی، زن کسی، زن عمو



مرگ بر جمهوری اسلامی! زنده باد جمهوری سوسیالیستی!

ناصر رزازی،

حماقت در سیاست، ضرر در بازار

و برادر زن و زن دایی این و آن است. در فرهنگ شما، زنی که برابری طلب است بی بند و بار و ولگرد (بهره‌لا) نام دارد. به خودش برسد عیب است، بلند بخندد عیب است، این و آن را نگاه کند عیب است، با معشوق و دوستش هم که سक्स داشته باشد، در زبان عزیز شما فاحشه و جنده نامیده میشود. تا در خانه پدری است، پدر و برادر صاحبشاند، در خانه شوهر هم شوهر و مردان جدید خانواده برایش تصمیم میگیرند. در فرهنگ شما خانه مال او نیست، بچه مال او نیست، اصلا هیچ تصمیمی در خانواده در حیطه اختیارات او نیست. اگر «پر رویی» کرد، بهش تذکر داده میشود که فقط در آشپزخانه و اطراف ظرف و ظروف و قابلمه ها نظرش میتواند به گوش کسی برسد. در فرهنگ شما، زن خانه اولین عضو خانواده است که صبح زود باید برخیزد و همه را راه اندازد، شب هم بعد از همه وقت پیدا میکند بخوابد. جای زن در خانه، در مجلس، و در نشست و برخاستهای خانوادگی، اگر جدای از مردان نباشد، آن پایین‌ها جایی است، که مدام آماده گرفتن دستورات مرد و ذکور خانواده است.

زن و شخصیت زن بطور کلی، همیشه مورد توهین در زبان و فرهنگ عزیز شماست. اگر مردی مثل شما کار ناشایستی را مرتکب شود، به عنوان زن به او توهین میشود. اگر حتی پسر بچهای راهش را درست نرود به عنوان زن مورد توهین قرار میگیرد. ما با این فرهنگ مشکل داریم. این را هم فقط در سیاست یاد نگرفتیم، در میان مردمان فهمیده خیلی عادی هم که از کاربرد فرهنگ شما شرم دارند، چنین است. یادم میاید روزهایی که دوران اول جوانی‌ام بود. یعنی حدود سی سال قبل، آنهم در ده. روزی بطرف خانه میامدم، برای اولین بار مادرم را دیدم در کوچه ایستاده است، دستی در کمر و چوبی در دست، دارد با صدایی بلند به کسی بد و بیراه میگوید. از تعجب باورم نمیشد. نزدیک شدم و علت را پرسیدم. با همان

صدای بلند، و دستی بطرف درب همسایه، با اشاره‌ای تحقیرآمیز به مرد صاحبش گفت که «این فلان فلان شده دارد در حیاط خانه‌اش پسریچاش را به اسم زن مورد توهین قرار میدهد، منم اینجا ایستادم تا بیرون بیاید و این چوب را در آستینش کنم، تا حالی شود مرد و زن یعنی چه». در میان مردان صاحب فرهنگ شما، معذرتخواهی در مقابل اشتباهشان رسم نیست، لذا آن مرد بیچاره همسایه هم، مادرم میگفت تا مدتها خود را از خجالتی، از مادرم دور نگهداشته بود. خارج از این نمونه، احتمالا خیلیها نمونههای متعددی از اعتراض مردمان شریف جامعه به زبان این فرهنگ کهنه را شاهد بوده باشند. دوستی دارم، مترجم است در لندن. این داستان را جای دیگری هم نقل کرده‌ام. میگفت یکبار تلفنی برای دکتری ترجمه کرده بود تا یک خانواده کرد زبان عراقی را ببیند. میگفت در جواب سوال دکتر که مشکل چیست، مرد خانواده به حرف آمد و گفت که بچمشان خونریزی دارد. دکتر خواسته بود جای خونریزی گفته شود، مرد گفته بود آنجایش خونریزی میکند. دوست من میگفت در برابر اعتراض من که چرا اسم جایی از بدن بچه که خونریزی میکند را نمیگوید، زن خانواده گوشی را گرفت و گفت من خونریزی دارم عزیزم، منظور شوهرم از بچه «منداله‌کان» من هستم نه کودکمان! آن دوست میگفت که از آن به بعد هرگاه یا چنین نمونههایی روبرو میشود، سن «بچه» را میپرسد ببیند واقعا بچه است یا زن! این زبان، زبان مورد استفاده در فرهنگ سنتی و کهنه شماست که به آن افتخار میکنید.

زن در فرهنگ شما، در سक्स با مردش، برده اوست. چه زمان، کجا، و چطور سक्स خواهند داشت، به زن نامربوط است، چون زن در فرهنگ عزیز شما کسی نیست که در یک رابطه برابر و دو طرفه سक्स دارد، بلکه کسی است که او را

میتوانید به واقعیت مراجعه کنید تا متوجه شوید در فرهنگ اصیل شما اصلا زنی هست که در سक्स ارضا شود؟ اگر تعداد زنانی که از طرف شوهرانشان به آنها تجاوز میشود، به پلیس و دادگاه مراجعه کنند، فکر میکنید مردی از خانواده فرهنگی شما خارج از زندان خواهد ماند؟ فکر میکنید خودکشیها و قتلهای ناموسی در میان مردمانی دارای افکار و عقاید و سنن و آداب و رسوم شما ریشه در کدام سوراخ سنبه فرهنگ طلایی شما دارد؟ هیچ فکر کرده‌اید چرا خرافهای فرهنگی، شما مردان صاحب ناموس و غیرت و مردانگی را مثل حیوان به جان هم میاندازد؟ هیچ فکر کرده‌اید در برنامه‌های امثال شما در قلب اروپا، زن و مردی را نمی بینید که همدیگر را عاشقانه در آغوش گرفته باشند؟ میدانید زنان اجتماعات شما آرزوی در آغوش گرفته شدن توسط معشوقشان را به خاک میبرند؟ آنهم در جوامعی که زن و مرد در خیابان و ملا عام همدیگر را در آغوش میگیرند و میبوسند و طولانی در بغل عاشقانه هم میمانند.

چاقوکشی مردان هم فرهنگتان را در برنامه‌های هنری‌تان کم شاهد بوده‌اید؟ آنهم به خاطر اینکه زن و مردی در آن میان همدیگر را فقط دید زده‌اند، به خاطر اینکه در آن میان کسی احساس کرده که احتمالا لای پای افرادی تکان خورده و ناموس عزیز ایشان، تعصب دوران جهالتشان، و رگ غیرت و حماقتشان را بیدار کرده باشد. اینها فرهنگ اصیل شماست. شخصا از شما صد بار ممنون میشوم اگر همه جا جار بزنید که کمونیست کارگريها قصد جارو کردن فرهنگ اصیل قومی دینی شما را در جامعه وظیفه خود میدانند.

اینها را در عرصه زنان گفتم، در هر گوشه‌ای از فضای فرهنگ اصیل و سنتی شما وارد شوی همین اندازه بودار، نمدار، کپک زده و برای انسان متمدن و بافرهنگ کرد زبان غیر قابل تحمل و تنفس است. به همین عرصه‌ای که شما درش تخصص دارید، وارد میشوم؛ چرا تعداد زنان خواننده موجود در این

فرهنگ شما هیچ تناسبی با تعداد مردانش ندارند؟ چرا امثال خانم مرضیه فریقی جزو معدود خواننده‌های زن در فرهنگ شماست؟ فکر کرده‌اید، چرا ایشان و بقیه خوانندگان زن در فرهنگ شما جرئت نمیکنند عشق به مرد را در شعر خود تصویر کنند؟ شما و امثال شما برای موی بدن و صورت و گردن و سینه و ران و ساق پا و تنک تک اعضای بدن زنان شعر دارید، میتوانید بگویید اگر زنان خواننده این اشعار را در توصیف یک مرد و اعضای بدن وی بخوانند، شما در مراسمها و برنامه‌هایتان میخورید و مست میشوید و خوش میگذرانید، اگر زنان این برنامه‌ها هم مست شوند و عین شما خوش باشند، میتوانید بگویید چند نفر توسط مردان فرهنگ شما کشته میشوند؟ اصلا میتوانید در کنار «هوره» خواندنتان سری به تاریخ هنر بکشید و بگویید توصیفات زیبایی شناسانه امثال شما در مورد زن مربوط به کدام دوران تاریخ بشر است؟ تشبیه زن به انواع حیوانات وحشی، که از نظر شکارچیان دوران فئودالیسم با لذت بودند، میدانید مربوط است به دوران عشایر و چادرنشینی بشر در قرون گذشته؟ تشبیه زن به آهو، به اسب ماده، به خرگوش، تشبیه اعضای بدنش به سیب و گلایی و تریچه و انار و تک تک محصولات دامنه ده و کوهپایها، میدانید متعلق به فرهنگ دورانهای عشایر و چادرنشین و جامعه دهقانی قرون قبل است، که در فرهنگ عزیز شما و امثال شما هنوز به جامعه عرضه میشود؟ بعید نیست علیرغم این درجه از عقب افتادگی در هنرتان، خواننده سنتی معرفی شدنتان، رگ گردنتان را متورم نکند.

از شعر بگویم. از آنها که قبله عالم ناسیونالیستهای کرد در شعراند. اشعار قهرمانان فرهنگی‌تان، از حاجی قادر کویی بگیر تا هم‌ژار مکریانی شاعر دوران معاصر در مورد زنان را بنگرید، اشعار نوع شعر «سامور» در دیوان هم‌ژار را برای هر زنی اگر بخوانید، در صورت توان، بطور قطع چاک دهانتان را کاری

میکند. کدام گوشه فرهنگ شما را برای مثال بیابورم تا نشان هر انسانی دهم که این فرهنگ فقط نزد کسانی با افکار شما، عزیز است. این فرهنگ، فرهنگ اکثر مردم کردستان نیست. بقیایش در میان کهنه‌پرستان کرد زبان، در میان اقشار مرتجع بازاری، در میان خیل آخوند و ملای مفتخور، در میان مالکین و روسای سابق عشایر، در میان روشنفکران ناسیونالیست و کهنه‌گرای هوادار فرهنگ کهنه و به اصطلاح «اصیل کردی»، در میان خیل روشنفکرانی که افکارشان را نور عقاید ملی مذهبی «روشن» کرده است، و بالاخره در میان خیل هفتنامه و مجلاتی از نوع سروه که با حمایت رژیم اسلامی میچرخند، بلی این فرهنگ، بقیایش در جامعه را مدیون دفاع اینها از خود میدانند. این فرهنگ بوگرفته، البته باید بقای خود را مدیون فعالیت‌های هنری امثال شما هم بداند. در کنار این لایهای ارتجاع فرهنگی، وجود حاکمیت اسلام و استبدادش و فرهنگش را هم در این قارچهای فرهنگ سنتی و بومی ضرب کنید تا علت بقای کهنه پرستی فرهنگی معلوم شود. تا معلوم شود که بقای این کثافت فرهنگی نه از عشق مردم آزادیخواه به آن، که به هزار و یک علل دیگر و خارج از اراده آنها است. در بین جوانان این جامعه که اکثریتانند، مدرن و با فرهنگ بودن معنی دارد، ناموس پرستی و حماقت مردسالارانه کم مشتری است. و به حماقت کسی میخندند که به پیروی از فرهنگ «اصیل کردی»، به رسم و رسوم اجدادی، و به اخلاقیات و ارزشهای فرهنگی امثال اسماعیل‌آقای سمکو و ملا مصطفی بارزانی دعوتشان کند و فراخوانشان دهد.

در میان این مردم، احترام به زن و جایگاه انسانی‌اش بالاست. اگر در این جامعه جنایت در حق زن میشود، اگر تبعیض و بی حرمتی هست، باید در کنار اسلام و فرهنگ و قوانین اسلامی، ریش فرهنگ سنتی کردی و ایرانی و ترکی و عربی ... در همه جای این کشور را گرفت و همراه اسلام در آشغال‌دانی‌اشان ریخت. ما با این



ناصر رزازی،

حماقت در سیاست، ضرر در بازار

فرهنگ مشکل داریم. ما می‌خواهیم این فرهنگ را از جامعه جaro کنیم. می‌خواهیم جامعه در سرتاسر ایران، از این حماقت و خرافه‌های فرهنگی («خیلی خودمانی و اصیل») کردی و ایرانی و هر ملیتی و قومیتی پاک شود. انسان در این جامعه شایسته فرهنگ و زندگی مدرن و امروزی است. اگر نظر آقای رزازی افشاگری در مورد این کار با ارزش ماست، این گوی و این میدان!

این فرهنگ کهنه و «خیلی خودمانی» را جهت اطلاع شما در جزوای مستقل، با عنوان «زن در فرهنگ سنتی کردی» به تفصیل باز کرده‌ام، و خواننده علاقمند را به مراجعش دعوت می‌کنم. برای خود شما هم بد نیست، کلی فاکت گیر می‌آورید تا در دفاع از فرهنگ آبا و اجدادات به کارشان برید!

لباس «ملت کرد»!

برای لحظاتی هم شده، تعصب و خرافه قومی را کنار بگذارید، فکر میکنید کلمه «کبواپی» در زبان سوئدی را از «کبوا» در کردی گرفته‌اند؟ فکر میکنید کلمه «چاکتا» و «چاکتا» در زبانهای اسپانیولی و انگلیسی در اروپا و آمریکا، از «چاکتا» در زبان کردی گرفته شده‌اند؟ فکر میکنید «پانتولین» فرانسویها از «پانتول» کردی اخذ شده است؟ آقای عزیز مدافع فرهنگ اصیل! باور کنید که «کبوا پانتول»، نه اسمش و نه شکلش در اصل هیچ ربطی به جوامع قدیم کرد زبان ندارد. قبول کنید که قدمت فرهنگ در جوامع اروپایی، حداقل از کردستان بیشتر است. لذا همانطوریکه امروز کت و شلوار و پوشش مدرن هر ساله از غرب به شرق می‌رود، «کبوا پانتول» هم روزی از همین جوامع به آنجا رفته است. برای صحت و سقم ادعای من میتوانید به موزه فرهنگ در هر شهر اروپایی بروید و «کبوا پانتول» آنها را ببینید، که در کنارش نوشته‌اند «لباس قرون وسطی در این کشور». دوستی که ده سال قبل تازه به سوئد مهاجرت کرده بود، به شوخی برای من تعریف میکرد که از طرف معلم کلاس سوئدی شان به دیدن موزه فرهنگ در شهر برده شده‌اند و چیزی شبیه به «کبوا و پانتول» کردی را به

عنوان لباسی قدیمی سوئدیا در موزه نشان شان داده‌اند! خود این دوست به شوخی میگفت سفری کردیم به روستای سابق خودمان، نه به موزه‌های در سوئد!

دامن بلند لباس زنانه «کردی» هم در افغانستان و هند و پاکستان و در همه جا که فقر مادی و فرهنگی و استبداد سیاسی حکم میراند، میتوانید تن مردمان محروم ببینید، که فقط نشان فقر در فرهنگ و زندگی مادی و معنوی است. «کولوانه» و «چاروکه» و «دسمال» سر و پشتیند و شال و ... را که مرتب در آهنگهای سنتی شما تبلیغ میشوند، را هم به این مجموعه اضافه کنید تا به روشنی مضمون مذهبی و ناموس پرستانه این لباس عیان شود.

در لباس این فرهنگ، زن به عنوان ملک طلق مرد، باید خود را طبق آیین دین و مردسالاری بیوشاند تا چشم مردان غیر، یعنی به جز «صاحب» اصلی‌اش به بدن وی نیفتد. ما همراه زنان در کردستان، همراه مردان مدرن و جوانان با فرهنگ در این جامعه، می‌خواهیم این پوشش را به موزه بسپاریم. نمیکویم در آشغال‌دانی، چون هنوز اقلیتی در حاشیه جامعه، به دلایل فقر فرهنگی و مادی، آنرا از تن درنیابند. بعلاوه، نوادگان ما باید با زندگی و رسم و عادات و فرهنگ و افتخارات گذشتگان‌شان آشنا شوند. حیف است ندانند که در سال دوهزار و سه، کسانی نه در دهات مرزی کردستان، بلکه در قلب اروپای متمنن، تمام شاهکار هنری و سیاسی‌شان دفاع از این پوشش دورانهای قرون گذشته بوده است. بگذار همه بدانند اگر دست ناسیونالیسم افراطی کرد باشد، کت و شلوار و دامن تن مردم را به سبک اسلامیه مصنوع میکنند تا به زور فرهنگ قومی را، «کبواپانتول» و «کولوانه» و «شده» و «چاروکه» تا دستمال سر را، تحت عنوان فرهنگ و لباس کردی به مردم تحمیل کند. آنها که در غرب، در همسایگی اینگونه سمبلهای فرهنگی زندگی میکنند میبینند که پوشیدن لباس و دامن‌های کوتاه زنان در میان همسران مردان با ناموس و «خیلی کرد» رسماً قدغن است.

خوراک «کردی»!

آقای رزازی خودش حاضر نیست یک روز آنچه که خوراک «کردی» مینامد مصرف کند. حاضر نیست یک وعده آنچه که خوراک کردی مینامد را جلوی بچه خودش بگذارد. اگر روزی در یک مهمانی در شهر استکهلم، از او یا غذای «کردی» پذیرایی شود، آنرا نسبت به خود توهین و بی حرمتی میدانند. آنچه که او به «ملت کرد» روا میبینند، هیچ انسان شریفی برای دشمنانش هم آرزو نمیکند. اشتباه است اگر کسی فکر کند، امثال رزازی پیتزا و چلوکباب و ماهی و میگو را خوراک «ملت کرد» به حساب می‌آورند. خوراک کردی نزد ایشان، پیاز داغ و آب، آب و لپه، آب و عدس، آب و چند عدد گوجه خشک، با اسامی کردی «شوربا پیاز»، «شوربا لپه»، «شوربا نیسک»، «شوربا هیلکه»، «شوربا تهماته» و ... است. اینها را عمری خورده‌ام، عمری به یکی از عزیزترین‌های زندگی‌ام، به مادرم به خاطر پختن این غذاها، به خاطر قابلمه‌های آب داغ و یک پیاز و یک عدد تخم مرغ حل شده در آن برای خوراک شش و هفت نفر خانواده، بلی عمری در کودکی به خاطر عدم درک فقر، زیر لب و علنی به مادر عزیزم بد و بیراهه گفتم و غذاهایش را به فحش و ناسزا گرفتم، و حالا که این سطور را مینویسم احساس میکنم چقدر بدهکار این انسان فداکار و دوست داشتنی در زندگی‌ام هستم. این نوع «خوراک» ها هم اما ویژه مردمان کردزبان نیست. «شوربا هیلکه» و کل «غذاهای» مورد دفاع ناصر رزازی، محصول فقر و ناداری در میان مردمان تنگستانند. مثل هر پدیده دیگری در جامعه بشری، نوع «کردی» و غیر کردی ندارند. اگر در خانواده تنگست من دو عدد گوجه را در قابلمه‌های آب میجوشانند تا تلیت شود و معده تعداد زیادی را پر کند، احتمالا در میان مردمان قرزده هندی دو عدد فلفل در قابلمه می جوشانند و با مقداری نمک، قابل خوردنش میکنند. نامگذاری کردن این «خوراکها» در سیاست به عنوان خوراک ملی و کردی معنی و هدفی سیاسی دارد.

ناسیونالیستها میخواهند بگویند اگر خواهان رفع فقر در جامعه نیستند، ایرادی به کارشان وارد نیست. میخواهند بگویند «کرد» همیشه خوراکش همینها بوده، و راضی است. میخواهند بگویند پیتزا و چلوکباب، کردی نیستند تا مردمان زحمتکش کرد زبان را به «شورباو هیلکه» قانع کنند. میخواهند بگویند اگر در فدرالیسم و خودمختاری اینها فقر و فلاکت و بیکاری و ناداری و فاصله طبقاتی موجود مثل همیشه همچنان باقی خواهد ماند، نه از سیاست آنها، که از عشق و علاقه «کرد» به «پیاز و آب» و «شورباو پختاته» است! خوشبختانه جامعه کردستان خیلی تغییر کرده است. لذا این حق‌بازیهای سیاسی به اسم «کرداییتی» به گوش احدی از این مردم نمیرود. کسانی که این مردم را میخواهند «کبوا پانتول» به تن و «جامانه» به سر نگهدارند و رضایتشان را به نان و دوغ «کردی» و «دوبنه» و «پیازآب» خیلی «کردی» جلب کنند، قبل از اینکه کسی را گول زده باشند، باید به حماقت در فرهنگ، و حق‌بازی در سیاستشان فکر کنند. مردم در کردستان، نسل جوانش بویژه، امروز بالاترین مطالبات برای زندگی را دارد. جوان امروزی، تا آنجا که در توان مالی‌اش میگنجد، به دنبال جدیدترین‌های مد در پوشش است. حاضر است گرسنه بخوابد ولی «کبوا پانتول» «کردی» نپوشد. حاضر است هزار تنگتا کند تا هم شکل مردمان مدرن باشد. تن دانش به گرسنگی، به غذای فقیرانه، نه از سر عشقش به فقر، که از سر ناچاری و از سایه حکومت خدا و سرمایه‌داران است. ناسیونالیستها، قوم پرستان، ملی گرایان خیلی اصیل، و عاشقان «کرد و کردستان» در مغزشان فرو برد که دوره حق‌بازیهای ساده‌لوحانه گذشته است. در مغزشان فرو برد که مردم در کردستان هم وقتی صبح از خواب بیدار میشوند، قبل از هر چیز به اقتصادیات و دار و ندار آرزویشان فکر میکنند. به سفره و چیزی برای معدمشان میانیشند. کسی صبح زود با آرزوی فدرالیسم و خودمختاری از خواب بیدار نمیشود. همه میدانند در اینها خبری از نان و آب و رفاه و

ناصر رزازی،

حماقت در سیاست، ضرر در بازار

مسکن و طب و درمان رایگان و بیمه بیکاری و تحصیلات رایگان خبری نیست. قرار است همین سیستم، همین فقر و نداری، همین تبعیض و نابرابری رنگ کردی به خود بگیرند. کافی است زبان و لباس مقامات کردی شود تا خودمختاری و فدرالیسم اینها کامل شود. مردم رفاه میخواهند در تمام عرصه‌های زندگی. آزادی و برابری میخواهند در تمام عرصه‌های زندگی. فقر فرهنگی و مادی جزو خواست این مردم نیست، جزو پدیده‌هایی‌اند که باید جaro شوند. خوراک و پوشاک و رسم و رسوم و فرهنگ عقب افتاده دورانه‌های قدیم، حتی نوع «خیلی کردی»، اش، باید از زندگی مردم رخت بریندند. سیاست شما در دفاع از «جامانه» و «شورباو لپه» آنها به اسم ملت کرد، باور کنید مایه تمسخر هر جمعی در میان این مردم است. همه میدانند که این غذاهای «کردی» را صد سال قبل، خود سران عشایر و فئودال و خان هم نمی‌خوردند. آموغ هم تبلیغ این غذاها برای رعایا بود نه برای خودشان. آنروز اگر این حق‌بازی خان را کسانی باور میکردند، قبول بفرمایید امروز دنیا بیشتر تغییر کرده است!

حق‌بازی به سبک ملی!

ناسیونالیسم کرد مثل هر ناسیونالیسم دیگری همه آن خصائل و تعصبات ملی را برای «ملت» و «رعیت» خود میخواهد. سرزمین مقدس است تا مردم برای حفظ آن از دست «اجانب»، خود را برای ناسیونالیست‌ها به کشت دهند. ناسیونالیسم ایرانی با این طبل، هزاران جوان داوطلب را در جبهه جنگ با عراق به کشتن داد. ناسیونالیسم آذری و ارمنی بر سر خاک ناقورنورق‌باغ این بلا را سر مردمان بیچاره آوردند. میشود هزاران نمونه این چنینی آورد، که تقدس خاک برای اهداف سیاسی است. ناسیونالیسم کرد طبل خاکپرستی را میزند تا مردمان بیچاره در جهت ملت سازی او، در راه خاک شهید بدهند. وقتی به خودشان میرسد خود اولین «ملت فروشها» و

خود آقای رزازی هم برای خود و فرزندانش چنین خوراکی‌های «کردانه» ای روا نمی‌بیند.

اینهایی که این عالیجنابان میفرمایند مجموعه‌ای از تصاویر ناسیونالیسم برای ملت سازی است. عقیده رزازی به «چاروکه» و «کولوانه» و «جامانه» که برایشان ترانه میخواند، به اندازه علاقه صدام و ملک حسین و مسعود بارزانی به لباس‌های قومی و ملی است، که گاهگاهی با آن ظاهر میشوند. اهداف سیاسی همه اینها مطلقاً یک چیز است؛ تحقیق «ملت» و «رعیت»! نه رزازی همسرش را دستمال به سر و «چاروکه به شان» میخواهد، نه صدام و ملک حسین و مسعود بارزانی «جامانه» به سر پسرانشان میکنند.

فرزندان ذکور شیخ عثمان نقشبندی تفریحاتشان را میبردند کاپاره چاتانوکای تهران. پسران طالبانی در لندن درس میخواندند. خود آقای رزازی اگر قبل از هر کنسرتی ... نکند و مهماندارش در بهترین رستورانها او را دعوت نکند روی سن نمی‌رود. وقتی هم نوبت «ملت» میرسد، حق‌بازانه فرهنگ قناعت و فقر غذایی تبلیغ میشود. میخواهم بگیرم اینها جزو فعالیت‌های ناسیونالیسم است، یعنی دامن زدن به تعصبات عقب مانده، سطح پائین زندگی در خوراک و پوشاک و مسکن و حتی مراودات جنسی در میان «ملت» و «عوام»، اما خود طریق دیگری را برگزیدند. تقریباً اکثر مسئولین احزاب اتحادیه میهنی و پارتی مستغلات، باغها، رستورانها و کاخها و ویلاهای مجهز، بازارچه ها و راسته بازارها دارند و پستهای گمرکی در تصرف عدوانی اینهاست. تبلیغ تعصب فرهنگ «قناعت» در عین حال یک دورویی و یک عوامفریبی است، خود حضرات چنین نمیکنند و نیستند.

حق‌بازی برای ملت‌سازی!

کسی در بازار و معاملات روزانه خودبخود به حق‌بازی و کلاهبرداری روی نمی‌آورد. باید منافع معینی در میان باشد تا برایش کلاه سر این و آن بگذارند. هدف ناسیونالیسم کرد که هنوز

به دولت و کیابیا نرسیده است، ساختن ملت و رعیت برای معامله بر سر حقوقشان در بازار سیاست، و رسیدن به قدرت تحت نام این «ملت» است. بخش مهمی از فعالیت ناسیونالیست‌هایی که به قدرت نرسیده‌اند و «دولت ملی» ندارند، کار و تقلا برای تراشیدن «ملت» از مردمان جامعه است. اسلامیه «امت» میسازند تا بر آنها حکومت کنند. ناسیونالیست‌ها هم ملت میسازند. داستان ملت سازی ناسیونالیستی طولانی است و میشود رفت و کتابها در موردش خواند. ناسیونالیسم کرد میخواهد «ملت» مورد نظر خود را با مشخصات معینی بسازد. برای این ساختمان سازی به ماتریال و مواد متنوعی نیاز دارند. به تاریخ و خاک و لباس و دین و فرهنگ و سنن و اخلاقیات و قهرمان و آداب و رسوم و... آنهم از جنس فوق العاده عقب مانده آنها، نیاز دارند.

برای سرهم بندی کردن تاریخش، تاریخ سران عشایر و امرای دوران فتودالیسم را تاریخ مردمانی میکنند که تاریخ واقعی‌شان با اینها سرتاپا متفاوت است. تاریخ اسماعیل‌آقای سمیتکو، شیخ عبید و شیخ محمود و شیخان نقشبندی و برزنجی و ملامصطفی و ردیفی طولانی از شیخ و ملا و سران عشایر را تاریخ «ملت» مینامند، خودشان را هم قهرمان «ملت» میکنند. با گذشت دوره‌های طولانی از زندگی این شیخ و ملا و عشایر، فرهنگ و لباس و آداب و رسومشان را به اسم مردمان مدرن امروزی ثبت میکنند، تا به حساب خود برای «ملت» مربوطشان «کوپانتول» و «چاروکه» و «جامانه» و «دسمال» و «پشتبند» و «شال» و... تعریف کنند و بگویند «ملت» مد نظر اینها این شکلی است. در تعریف خوراک «ملت» هم، به فقیرانترین «خوراکها» دست می‌برند و انواع «شوربا» بی که هیچکدام از این ناسیونالیست‌های محترم نمی‌خورند، را خوراک «ملت‌کرد» تعریف میکنند. در اخلاقیات، نرم زندگی و ارزشهای اخلاقی امثال ملا مصطفی و قاضی محمد و شیخ پشم‌الدین‌های متنوع را اخلاق «ملت» تعریف میکنند و برای مثال میفرمایند «ملت کرد» کسی است که ناموس دارد، به خاطر ناموسش

میکشد و کشته میشود، زنش را با حیا و ادب نگاه میدارد و دست از پا خطا کردنهایش را مردانه جواب میدهد، از بی بند و باری (آزادی و برابری با مرد) که دم بزند، بینی‌اش را به عنوان تنبیه میبرد. دخترش را که چپ به این و آن نگاه کند، به حسابش میرسد... ناموس مهمترین پدیده زندگی‌اش است و به خاطرش حاضر است سر زنش و دخترش را مثل آب خوردن از هم جدا کند. مردی است که با زنها نمی‌نشیند، حرفش را نمی‌خورد و از او کلمه‌شتر در این کره خاکی کسی پیدا نمیشود و هزاران حماقت و خریت دیگر به عنوان فرهنگ و اخلاق مردانه، که همه میدانند چیست.

باز هم «ملت» کسی است که برای خاکش می‌جنگد و میکشد و کشته میشود و...

در کردستان و تمام دنیا، کسانی که این تعریف را می‌پذیرند، ملت این و آن ناسیونالیست‌ها میشوند. اما مردمانی که این داستان‌سرایی تحقیق‌شان نمیکند، از دایره «ملت» خارج‌اند. برای مثال، امثال من به درست، جزو «ملت» حساب نمیشوند. در ایران، مردمان معترض جزو «امت» مسلمان به حساب نمی‌آیند و هزار و یک اسم کفرآمیز از سران اسلامی تحویل میگیرند، دستگیر و زندانی و شکنجه و سنگسار و اعدام میشوند. در ایران و عراق و ترکیه و افغانستان و تمام دنیای استبداد قانون چنین است. در کردستان ایران برای نمونه، مردمان برابری طلبی که در شهرهای کردستان رفاه و برابری و آزادی میخواهند، از دایره «ملت» تحقیق شده خارج‌اند. جوانانی که ناموس و دینی را کنار نهاده‌اند، جزو «ملت» باناموس کرد تعریف نمیشوند. کمونیست‌ها و ضد دین‌ها و مخالفین سیاسی ناسیونالیست‌ها و بریاد دهندگان ناموس و اخلاق و فرهنگ و سنن و آداب و رسوم قومی و خرافی، زنان بی بندوبار (آزادخواه) و... جزو «ملت» نیستند. «ملت» عبارتست از اقشار بازاری و مالکین و آخوند و ملاها و روشنفکران تاریخ‌فکر شناگوی فرهنگ بودار و کپک‌زده قومی،

ناصر رزازی،

حماقت در سیاست، ضرر در بازار

به اضافه آن بخش از جامعه که نقل‌های عوام‌فریبانه ناسیونالیستی و فقر مادی و معنوی «ملت» شان کرده است. تمام تقلاهای حق‌بازانه و عوام‌فریبانه ملی‌گراها برای اضافه کردن به صف این «ملت» است، برای تعیین حد و حدود سیاسی و جغرافیایی و فرهنگی و اخلاقی و تاریخی و دینی این «ملت» است. پله بعدی، نماینده و کدخدای این «ملت» شدن در بازار سیاست، برای کسب هر درجه ممکن از قدرت و پول در راس این «ملت».

اخلاق ما، و ناموس آنها!

ناصر رزازی مسائل متعددی را به میان آورده است، از جمله روابط خصوصی بعضی از کادرهای ما و رفتار ما در اینمورد. راستش را بخواهید انگار دنبال بهانه می‌گشتم تا این بحث را با مرد رند و باغیتری از خیل ناسیونالیست کرد باز کنم. در اینمورد، اینها سرشان را معمولا پایین می‌گیرند و لام تا کام نمی‌گویند، هر چند در مجالس و محافل خصوصی‌شان نقل و نبات جمع‌شان است.

در مورد روابط خصوصی زن و مرد، رابطه هیچکسی به دیگران مربوط نیست. نه به حزب و دولت مربوط است، نه به جامعه و دور و بریها. رابطه خصوصی هر زن و مردی که به سن قانونی بلوغ رسیده‌اند، تنها به خودشان مربوط است. هیچ مردی صاحب و مالک هیچ زنی نیست. رابطه جنسی خارج از ازدواج هم از نظر ما و از نظر قانون در جوامع غربی هم جرم به حساب نمی‌آید. اخلاق کسی به دلیل داشتن رابطه‌ای آزادانه و برابر با دیگران لطمه نمی‌بیند. اصلا قبول این پرنسپب بخشی از اخلاقیات پذیرفته شده در میان همه مردمان مدرن جوامع غرب و شرق است. ما هم فرهنگ و اخلاقیاتمان را از سنن ملی و دینی و سنتی شرق نگرفتیم. خود را بخشی از مردمانی میدانیم که چه در غرب و چه در شرق، فرهنگ و اخلاقیات و سنتهای دوران جهالت بشر را کنار گذاشته‌اند. در میان ما و همه اینگونه مردمان، ناموس پرستی و ناموس‌داری جزو پست‌ترین و کهنه‌ترین خصوصیات انسان است که ریشه در دوران جهالت بشر حتی قبل از اسلام دارد.

در میان ناسیونالیستهای کرد اما، و بویژه در میان مردان‌شان (تاکید می‌کنم در میان مردان‌شان) قضیه متفاوت است. ناموس جزو اخلاقیات امثال رزازی و قبیله مردان همفکر اوست. از نظر آنها، زن و مردی که ازدواج

کردند، باید نسبت به هم «وفادار» باشند، باید باناموس و با «حیا» و «ادب» باشند. باید مرد و «کرد» باشند. و خیلی بایدهای دیگر. اجازه بدهید ببینیم این ناموس و حیا و ادب برای کیست؟ آیا مثل خوراک و لباس «کردی» برای دیگران است، یا خودشان هم مصرف می‌کنند؟ کسی که سری به کردستان عراق، یعنی قبله آزادی رزازی زده باشد، میتواند حساب کند که خیلی از مردان مسئول در حزب جناب طالبانی هرکدام دو و سه زن دارند. اینها کافی‌شان نیست و دنبال زنان بیچاره تن فروش هم که میروند. اینها هم کافی نیست، به شهادت همه آنها که اطلاعاتی از زندانهای اینها دارند، زنان جوانی را که به هر دلیلی به زندان اینها می‌آفتند، برای مدتهای طولانی نگهداری می‌کنند تا برای مسئولان محترم خوراک جنسی باشند. در میان سران عشایر و مردان ثروتمند و بازاری خیلی باناموس هم داستان از همین قرار است.

در خود غرب و کشورهای اروپایی، امثال اینها اگر نه فقط متاهل، که حتی اگر چندین زن در دسترس داشته باشند، وقتی پارچه‌های رنگ و وارنگ را هم از دور ببینند، در ذهن خود زن زیبایی (و در فرهنگ فئودالی‌شان «خرگوش») یا «آهویی» تصور میکنند که آرزوی شکارش میکنند. اینها وقتی به زن بر می‌خورند، تنها چیزی که برایشان قابل تصور است، وسیله سکس است و بس! مثل بنی‌صدر و قبیله اسلامیون، دیدن هر تار مویی از زن کافی است که اینها را حشری کند! در تمام این موارد، مردان محترم خیلی باغیرت و باناموس فراموش میکنند که قرار بود اخلاقیات مورد ادعایشان را داشته باشند. یادشان می‌رود که طبق عوام‌فریبیهای مرسوم‌شان قرار بود به همسران‌شان «خیانت» نکنند! قرار بود حیا و شرم «کردانه» داشته باشند. اینجا معلوم میشود که ناموس ناسیونالیستی مورد ادعای اینها باید اخلاقیات دیگران باشد، نه خودشان. اینجا معلوم میشود که مزخرفات «خیانت» و «ناموس» و «آبرو» و «شرم» و «حیا»، همگی برای دیگران، و اساسا برای زنان ستمدیده تعریف

شده‌اند. کافی است زنی از میان این خیل مثل آنها رفتار کند، کافی است زنی از میان اینها نگاهی به اطراف کند، کافی است با کسی رابطه‌ای به دلخواه خود، به آرزوی خود، با دیگری داشته باشد. اینجاست که ناموس خیلی به درد می‌خورد! اینجاست که این مردان یادشان می‌آید که ناموس و ناموس‌داری و شرم و حیا و آبرو بسیار لازم و خوب است!

و نه فقط این! قتل ناموسی از اینجاست که سر میزند. در کردستان آزاد رزازی، در میان بیچارگانی که این عوام‌فریبی‌ها به حماقتشان کشانده است، قتل و کشتار راه می‌آفتند. این فرهنگ جنایتکارانه، از شریفترین انسانها جنایتکار می‌سازد. پدر دخترش را، پسر مادرش را، و شوهر زنش را سر می‌برد، تا ناموس رفته‌شان به خانه برگردد!

در سوئد محل زندگی این خواننده محترم، مردانی که یادشان افتاده ناموس لازم است، گاه زنان و دختران‌شان را با کلکی به کردستان «آزاد» می‌برند تا سربلندانه سرشان را از تن جدا کنند. ناموس‌دارترین‌شان این زحمت را به خود نمیدهند و در خود سوئد و غرب به این وحشیگری دست می‌زنند. ناصر رزازی خواننده باناموس این فرهنگ و این مردان است، مدافع اخلاقیات و فرهنگ جنایتکارانه این انسانهای بیچاره و تحمیق شده است. اکثر قربانیان این جنایات را مردمانی از خانواده‌های بلحاظ مادی و فکری فقیر تشکیل می‌دهند. ناموس، مثل لباس و خوراک «کردی»، مورد مصرف بیچارگانی است که باورش‌ان شده که ناموس هم خوب است. امثال رزازی و مسئولین احزاب و ثروتمندان و سرمایه‌داران و لشکر مردان حق‌باز «ملت»، که خود نیازی به ناموس و شرم و حیا و آبرو برای کنترل خود ندارند، با تبلیغ ناموس‌پرستی و غیرت و مردانگی احمقانه، مستقیم و غیر مستقیم مسئول رویدادن تک تک قتل‌های ناموسی در میان این مردمان بیچاره‌اند.

ناموس مثل دین و ایدئولوژی ناسیونالیسم، پدیده‌ای در اساس کردی و ایرانی و حتی اسلامی نیست، از بقایای فرهنگ دوران جهالت بشر است، ولی ملی‌گرایان مرتجعتر در جوامع

شرقی‌تر، قوم پرستان و اسلامیون و خیل مردان مرتجع این دوره، ناموس را ملی و قومی و اسلامی کرده‌اند، به اخلاقیات و پرنسپبهای ملی و دینی‌اش تبدیل کرده‌اند، تا در کنار بقیه خرافاتشان، ابزار دیگری برای تحمیق مردمان بیچاره در صفوف «ملت» و «امت» و «رعیت» در دست داشته باشند. این پدیده را هم در کنار بقیه مقدسات دینی و ملی و قومی باید از جامعه جارو کرد. می‌خواهیم همراه فاضلاب خرافات به عدمش هدایت کنیم. مشکل رزازی هم نه بی ارزش بودن ناموس و ناموس‌داری در میان ما، که ترس از جارو شدن یکی از بنیادهای خرافی کردایتی، و یکی از پایه‌های فکری و عقیدتی خود اوست.

داستان پیتزا خوران اروپایی!

رزازی فرموده است که ما تعدادی پیتزاخور اروپایی هستیم. تشخیص وی در تمایل ماها به پیتزا و مشروب و غذاهای عمیقا غیر «کردی» دقیق است! این تمایل در هر انسانی و منجمله در خود وی هم طبیعی است، منتها فعلا ایشان عوام‌فریبانه قرار است سیاست دفاع از «پیتزا» و «نان و دوغ کردی» را برای «ملت کرد» داشته باشند! تشخیص این هشرمشد ناسیونالیست در مورد توان سیاسی ما اما، مقداری کم لطفی حق‌بازانه همراه دارد. احتمالا به نفع ایشان نیست حضور ما در تلویزیونهای کشور محل اقامتش و در خود استکلم را ببیند. وقتی سارا محمد و هلاله طاهری و پروین کابلی و... را در تلویزیونهای آنجا میبیند، احتمالا چه بسا تلویزیونش را خاموش کند. به نفعش هم نیست که ببیند مردان غیرتمند از نوع او



یک دنیای بهتر

برنامه حزب

کمونیست کارگری

را بخوانید!

ناصر رزازی،

حمایت در سیاست، ضرر در بازار

آیا کسی از شهر خبری مبنی بر عملی کردن این خواست فاشیستی را برای سازمان سیاه از سیاهان آورده است؟ چه منطق احمقانه‌ای هست که کور و کرتان کرده است؟ فکر کردید سر زدن یک مامور درجه هزار آمریکایی آنهم نه فقط به مقر و چادر «سازمان زحمتکشان» شما در حوالی سلیمانیه، که به مقرات کومله و دمکرات و هرچه آن دور و برها هم هست، برای فیض رابطه با آمریکا و آخرتتان کافی است؟ مگر همین مامور موظف به سر زدن به سران قبایل و عشایر مسلح آن ویران شده هم نیست؟

در بازار ضرر میکنید، عاقل باشید!

این را از من جدی بگیرید! شما کسی هستید که میخوانید و پول میگیرید. کار شما، تخصص شما، هنر شما و صدای شما نه جای ایراد دارد، نه جای نقد و بحث. میتوانید از این توان تان برای بهبود زندگیتان استفاده کنید. میتوانید حتی مدافع فرهنگ و سنن کهنه بمانید و کماکان مردمانی را به برنامه‌هایتان جذب کنید. میتوانید تا آخر عمر در جامانه و کبوا پانتول زندگی کنید، مثل محمد ماملی. آنوقت کسی حداقل در عرصه سیاسی یقینتان را نمیگیرد. کسی احتمالاً به حماقت سیاسی تان ایراد نمیگیرد. مگر کسی پای نقد سیاسی به حسن زیرک و شاهرخ و رسول نادری و سیدعلی اصغر نشسته است؟

شما با وارد شدن ناشیانتان به سیاست، دارید در روز روشن، سفره خود را کم رونقتر میکنید. با دستان خود کاری میکنید که برنامه‌سازان شما در آینده، از برگزاری برنامه برایتان معذور شوند، چون بتدریج ضرر خواهند کرد. به لحاظ مالی ضرر خواهند دید، چون بوق سیاست را از سر دیگرش گرفته‌اید. چون در سیاست دنبال کسانی افتاده‌اید، که به اقرار خودتان، هیجده سال گذشته را گول خورده و فریب‌خورده و بازنده بوده‌اند. دنبال جماعتی از حتی به اعتراف خودشان بازندگان سیاسی افتاده‌اید که مواضع سیاسی‌شان دو ساعت اعتبار

ندارد. دنبال کسانی افتاده‌اید که در سنت جا افتاده ناسیونالیستی که دمکرات نمایندگی‌اش را دارد، پذیرفته نمیشوند، این که هیچ، حتی به دید شکاکیت به پرونده سیاسی و روابطشان با جمهوری اسلامی نگاه میکنند. پیام کسی مثل صلاح مهدی را در بوق میکنید که به اقرار خودش، بالاترین امیدش سازش با رژیمی است که دارد می‌رود و در سمینارهای علنی‌اش در سوئد، تا بحال بارها مردم را به دامان دشمنانشان، به دامان رژیم اسلامی دعوت کرده است. دنبال کسانی افتاده‌اید که امروز دانش‌آموزان مدارس را به قطع رابطه با معلمین و همکلاسیهای غیر کرد زبان شان دعوت میکنند، تا فردا در میان آنها که فراخوانشان را عملی کرده‌اند، باندهای ترور غیر کردها را سازمان دهند، و به این وسیله کردستان را از «بیگانگان» پاک کنند و جنگی را موجب شوند که هیچ همسایه و همکار و همکلاسی به کنار دست «غیر خونی»‌اش رحم نکند. در سیاست دنبال کسانی افتاده‌اید که تنها زمین رشدها، وجود جنگ قومی خانه به خانه میان کرد و غیر کرد است. اما خوشبختانه دورنمای این جنگ قومی، با رشد جنبش سرنگونی، تماماً کور و بی آینده است.

باور کنید صف «سازمان زحمتکشان» و مهدی‌ها درخشان نیست. جای افتخار نیست، بی آینده‌اند، پرونده‌شان سیاه است، در جامعه مدرن و شدیداً سیاسی کردستان، امکان‌شان برای راهاندازی یک جنگ قومی و خونی از نوع یوگوسلاوی کم است، عقل داشته باشید!

نکته آخر؛
به مردم کردستان
توهین نکنید!

به مردم کردستان توهین نکنید! مردم کردستان را عقب افتاده نپندارید! برای لحظهای تصور کنید در سنج برنامه دارید و فراخوان فرهنگی‌تان را به مردم اعلام میکنید. تصور کنید فراخوان می‌دهید لباس «کردی» بپوشند، غذای «کردی» بخورند و فرهنگ عتیق و کهنه و به

اصطلاح اصیل «کردی» را حفظ کنند. فکر نمیکنید جوانان به عقلمندان می‌خوانند و فرمایشاتتان را توهین به خود میدانند؟ جوانانی که مدرن بودن و امروزی بودن در میان‌شان مد است، مردمانی که هر گاه دستشان میرسد از غذاهای «غیر کردی» نمیخورند و دین «کردی» و سنی‌گری امامان و خلفا را پرت کرده‌اند، تا بتوانند لباس مدرن بپوشند، و ناموس پرستی و خرافات فرهنگی و قومی و فرهنگ عتیق امثال بارزانی «نهمر» را به مسخره میگیرند، جوانانی که احترام به زن و برابری زن و مرد فرهنگ و خواستشان است، فکر نمیکنید اینها حماقت فرهنگی تان را به مسخره میگیرند؟ باور کنید جامعه خیلی تغییر کرده است. باور کنید مردم در شهر، «کموپاتول» و «کولوانه» و «چاروکه» را طور دیگری نگاه میکنند. باور کنید مردم در کردستان خیلی پر توقع و مدرن و امروزی شده‌اند. و باور کنید عقب افتادگی، حتی نوع کردی و ایرانی و غیر ایرانی و خیلی «اصیل» ش دیگر خیلی بی مشتری است. جوان امروزی در شهرهای کردستان، علیرغم تمام فقری که جامعه را فراگرفته است، به دنبال لباس و مد و فیلم و فرآورده‌های مدرن در دنیای امروزاند، که نه بومی و محلی، بلکه جهانی است. کسی که در عرصه سیاست و فرهنگ و هنر این واقعیات را انکار کند، و خود را از تحولات عظیمی که با انقلاب انفورماتیک جهان را زیر و رو کرده است و توقعات و علائق جوانان در کردستان را با هم نسلهایش در پاریس و لندن و نیویورک همگون کرده است، به بی خبری بزند و افتخار کند که به فرهنگ عشایر و سران ایل قبایل چادر نشین و گوسفند چران تعصب کور دارد، دیگر دچار یک مشکل ذهنی و

به حزب
کمونیست
کارگری
پیوندید!

روانی است. این روحیه جناب رزازی و «مجاهدتی» که در دستور خود گذاشته‌اند، سرنوشت سیاسی قابل تعریفتری از امثال ارکان و مفتی‌زاده نخواهد داشت. آینده سیاسی کردستان، آینده مردم، آینده دختران و پسران جوان این جامعه، فرهنگ و اخلاقیات و ارزشهای سیاسی و اجتماعی معتبر در زندگی‌شان، هیچ تشابهی با بقایای دوران‌های به سر آمده و کهنه زندگی بشر نخواهد داشت. خواستهای سیاسی امروز مردم، خواستهای جوانان و زنان و مردان این جامعه، مهمترین تحرکات سیاسی شان، و حتی سر و وضع ظاهری و جنب و جوش روزانه زندگی‌شان و همگی همین را میگویند. دیدگاه و تفکری که دو پا در یک کفش کرده و این واقعیات را انکار کند و به مردم توهین کند، و سماجت سیاسی به خرج دهد و از زاویه ایدئولوژیک ناسیونالیستی، آرزوها و حقایق امروز زندگی مردم را وارونه جلوه دهد، همراه آت و آشغال کهنه زندگی، همراه خرافات فرهنگی و دینی و ملی، همراه ناموس‌پرستی، همراه تعصبات رنگارنگ جنسی و قومی و قبیله‌ای سرنوشتی جز رهسپار شدن به دیار عدم ندارد.

این را از من جدی بگیرید! به مردم آزادیخواه، بافرهنگ، مدرن و امروزی کردستان، به جوانان عاشق زندگی مرفه و شاد و آزاد از هر قیدوبندی، و به درک و شعور بالایشان توهین نکنید!

مهر ۱۳۸۲

کمیته کردستان حزب

رحمان حسین زاده (دبیر کمیته)
تلفن:

0046739855837

ای میل:

r_hoseinzadeh@yahoo.com

مسئول روابط عمومی

خالد حاج محمدی

تلفن:

0046707485754

ای میل:

khaledhaji@yahoo.com